

بررسی زندگی سراسر مبارزه و پر فراز و نشیب حجت الاسلام جمی مستلزم پژوهش‌های دقیقی است که با استناد به آنها می‌توان به گوشه‌های بسیار مهمی از تاریخ معاصر ایران دست پیدا کرد. سید محمد صدر هاشمی در گفت و گویی طولانی که به علت محدودیت‌های نشریه فقط به بخش‌هایی از آنها پرداخته ایم، با ذهنی دقیق به بازکاوی و تبیین این رویدادها پرداخت و به دلیل حضور هوشمندانه در بسیاری از صحنه‌ها و در کنار آقای جمی، نکات بسیار مهمی را بیان کرد.



« جلوه‌هایی از سلوک فرهنگی و سیاسی حجت الاسلام جمی »
در گفت و شنود شاهد یاران با سید محمد صدر هاشمی

به پدیده‌ها از دریچه فرهنگ می‌نگرد...

طرح می‌کنند و جمع می‌پذیرند و بعد قرآن را به پدر من می‌دهند و ایشان استخاره می‌کنند و خوب می‌آید. می‌خواهم عرض کنم که ایشان تأثیراتی از این قبیل بر دیگران داشتند. به هر حال خود من از دوران کودکی تحت تأثیر آقای جمی بودم و این اخلاق و نوع خطابشان به افراد، برایم دلنشین و اطمینان بخش بود و مورد پذیرش همه هم قرار می‌گرفت و باعث می‌شد که در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب، آقای جمی بتوانند با نسل جوان که حضور قاطع در انقلاب داشت، رابطه‌ای نزدیک و صمیمی برقرار سازند.

در پیرامون ایشان ظاهراً بیشتر اقشار فرهنگی حضور داشتند. آیا این به دلیل بافت اجتماعی و سیاسی آبادان بود و یا به شکلی تصادفی پیش می‌آمد و یا ایشان در این کار، تأکید بیشتری روی این قشر داشتند؟

این نظر شما، هم واقعیت دارد و هم در عین حال کامل نیست. در اطراف ایشان همه اقشار جامعه بودند. کارگران شرکت نفت، بازاری‌ها، ولی البته در میان آنها هم افرادی معمولاً جذب آقای جمی می‌شدند که نگاهشان نوعاً فرهنگی بود. این نگاه در نوع بازاری‌ها هم که با حاج آقا ارتباط داشتند، به وضوح به چشم می‌خورد و هنوز هم همان‌ها با آقای جمی در ارتباط هستند. آنها بازاری‌ها بودند که خط فکری امام را قبول داشتند و برخی حتی مقلد امام هم بودند و در عین حال نوع نگاهشان نسبت به مسائل هم فرهنگی بود، به خصوص بازاری‌ها که با حاج آقا در ارتباط بودند، فهم درست و دقیقی از مسائل سیاسی و اجتماعی داشتند. این دید دقیق از سویی به دلیل همنشینی و مجالست با حاج آقا بود و از سوی دیگر، خود آن افراد هم نوعاً چنین دیدگاهی داشتند که به حاج آقا نزدیک می‌شدند. به هر صورت، نظر شما از این جنبه، صحیح است که بیشتر کسانی که نگاه فرهنگی به مسائل داشتند، دور حاج آقا جمع می‌شدند.

پذیرش افراد توسط نسل جوان و ایجاد محبوبیت در دل آنها، سوازی ویژگی‌هایی چون مهربانی و مدارا، حاصل به روز بودن

نداشتند و فقط در حد کلیات، خود را با این گونه مسائل درگیر می‌کردند. ولی آقای جمی کاملاً در جریان مسائل روز بودند. من در این زمینه گاهی با پدرم دچار مشکل می‌شدم. حاج آقا جمی در این گونه موارد، واسطه می‌شدند و مسائل را حل می‌کردند و از آنجا که پدر من به آقای جمی اعتماد کاملی داشتند، با دخالت ایشان، مسائل تقریباً فیصله پیدا می‌کردند. عرضم این است که آقای جمی نه تنها روی نسل جوان تأثیر داشتند که افرادی چون پدر من هم که از شاگردان آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آقا ضیاء عراقی که از بزرگان فقه و فقاہت صد ساله اخیر بودند، به آقای جمی، به ویژه در مسائل سیاسی که در آن ورود چندانی نداشتند، اعتماد می‌کردند. آقای جمی در خاطر ایشان نوشته‌اند که در قضیه ۱۵ خرداد ۴۲، آقایان روحانیون آبادان گاهی به بن بست می‌رسیدند که آیا برای قم یا نجف (الان درست یادم نیست کدام بود)، تلگراف تسلیت مخابره کنند یا نه. سرانجام تصمیم می‌گیرند که استخاره کنند و ظاهراً این پیشنهاد را آقای جمی

بتدا بفرمایید شما چه نسبتی با آیت‌الله صدر هاشمی استاد آقای جمی دارید؟

ایشان پدر بنده بودند.

از دوران کودکی خود شما هم از پدر بزرگوارتان بگویید. من در سال ۱۳۳۰ در خارج از کشور به دنیا آمدم، ولی دوران کودکی را در آبادان سپری کردم. پدرم به درخواست آیت‌الله العظمی بروجردی به آبادان رفتند و در آنجا مستقر شدند و علاوه بر امامت جماعت، جلسات بحثی هم با روحانیون آنجا، از جمله آقای جمی داشتند و من یادم هست در آن اواخر که ایشان امکان حضور در مدرسه علمیه را نداشتند، این جلسات به قوت خود باقی بودند.

پدرتان در چه سالی مرحوم شدند؟

در سال ۵۸. در این ارتباطات بود که ما از سال‌های کودکی، یعنی حدود نه ده سالگی با آقای جمی آشنا شدیم. در آن سن چه خصیلتی در حاج آقای جمی بود که روی شما تأثیر گذاشت؟

صبر و مهربانی ایشان. یادم هست مثلاً پدرم در مورد لباس یا مسائلی از این قبیل سخت می‌گرفتند که طبیعی هم بود. اوایل آقای جمی مستقیماً وارد قضیه می‌شدند و از ما به عنوان یک نوجوان طرفداری می‌کردند و می‌گفتند که نوجوان‌ها تا جایی که به شئون خانوادگی شان برنخورند، باید در این گونه مسائل اختیاری داشته باشند. حتی در سال‌های بعد هم وقتی مشکلاتی از این قبیل پیش می‌آمدند، ما دست به دامان آقای جمی می‌شدیم. همین روحیه سبب شد که در سال‌های منتهی به انقلاب، ایشان نفوذ و تأثیر جدی در نسل جوان داشته باشند و کلام ایشان و موضعگیری‌هایشان از وزارت و نفوذ زیادی برخوردار باشد. نکته جالب اینکه سوازی تأثیر ایشان در جوان‌ها، حتی پدر من هم تحت تأثیر اخلاقی خوب ایشان قرار داشتند. در سال‌های آخر زندگی پدرم که ما جوان و دانشجو و پرشور بودیم، گاهی مسائلی با پدرم پیش می‌آمد. پدر من به رغم فقیه و عالم بودن، گرایش و علاقه جدی به مسائل جدید روز



آقای جمی صاحب هوش و حافظه سرشاری است. دست کم بخشی از موضوع این است و ایشان با تیزهوشی و هوشیاری قادر به درک و تحلیل مسائل روز بودند. نکته مهم دیگر هم مجالست با افراد اهل نظر و فکر چه در حوزه و چه در عرصه‌های دیگر بود. ایشان مثلاً با استاد شهید مطهری مأنوس بودند.





می‌گفتم یعنی روزی می‌رسد که من بتوانم با این استحکام و دقت بحث کنم؟»

اهالی اندیشه و مبارزه از سوی دیگر روشنفکرانی بودند که به اصطلاح آن روز، دانشگاهی‌کوت و شلواری‌هایی چون مرحوم دکتر شریعتی را به دانشکده نفت آبادان دعوت می‌کردند. وجود این دانشکده، به خصوص در سال‌های ۴۷ و ۴۸ که انجمن اسلامی دانشجویان تأسیس شد، نوعی جریان آگاهی‌بخش را ایجاد کرد.

البته تصور نمی‌کنم رژیم این دانشکده را برای این تأسیس کرد که پایگاه مبارزه علیه خودش شود. شاید بیشتر غرض این بود که متخصصانی تربیت شوند که در خدمت اهداف خودش باشند.

من چندان به این قضیه به این شکل نگاه نمی‌کنم. به هر حال پالایشگاه نیاز به نیروهای متخصص داشت و این دانشکده هم به همین دلیل ایجاد شد. فکر می‌کنم ساختمان دانشکده را هم انگلیسی‌ها و به عنوان یک مرکز فنی و حرفه‌ای و به قول خودشان تکنیکال کالج ساخته بودند. به هر حال من از دوران دانش‌آموزی با انجمن اسلامی آنجا ارتباط داشتم و اولین ارتباط من با جریان‌های فکری و مبارزاتی دانشگاهی از این دانشکده شروع شد و در تهران ادامه پیدا کرد. یادم هست که مرحوم دکتر شریعتی، مرحوم شهید مطهری، مرحوم علامه جعفری و جلال آل احمد به آنجا آمدند که البته به هنگام سخنرانی مرحوم آل احمد، من در آنجا نبودم. مهندس بوشهری، معاون شهید تندگویان که مدتی هم در اسارت رژیم بعث عراق بودند، در رأس این انجمن بودند. جریان دانشجویی این دانشکده هم در جریان پیروزی انقلاب بسیار مؤثر بود و من یادم هست که پاتوق دائمی من در یکی دو ماه آخر قبل از پیروزی انقلاب در آنجا بود.

در هر صورت وجود دبیران زنده آموزش و پرورش در آبادان، مدارس نسبتاً خوب، از جمله دبیرستان رازی که در آبادان مشهور بود و به خصوص فارغ التحصیلان رشته ریاضی آن بیشتر امتیازات اجتماعی را داشتند و بسیار برجسته بودند؛ وجود دانشکده نفت، حضور آقای جمی و وجود دبیران زنده مذهبی در مدارس، وجود پالایشگاه آبادان و جریانی هر چند ضعیف‌تر نسبت به مواردی که ذکر کردم، اما فهمیده و آگاه و اهل فکر در پالایشگاه آبادان، در زمینه‌سازی مبارزات و تسریع آنها بسیار مؤثر بودند. شاید این نکته کمتر گفته شده باشد که وجود دانشجویان آگاه در دانشکده نفت و تهران و ارتباط آنها با بدنه جامعه، تأثیر بسیار زیادی در آگاه‌سازی مردم داشت. متأسفانه در این زمینه کمتر سخن گفته شده و میزان تأثیرگذاری جریان‌های دانشجویی در تحولات اجتماعی آنگونه که باید تبیین نشده است. من خودم در آن دوره، در تهران درس می‌خواندم و وقتی به آبادان برمی‌گشتم، به دلیل حضور در کلاس‌های شهید مفتاح و در حد محدودتری در کلاس‌های

فرهنگی مورد نظر خودش بود. من یادم هست که جدیدترین ترانه‌های روز اروپا، شاید به فاصله کمتر از ۴۸ ساعت با هواپیما از لندن به آبادان می‌رسید و پخش می‌شد. هر روز از آبادان به لندن پرواز مستقیم وجود داشت. دفتر شرکت نفت هم در لندن بود و اینها به راحتی این چیزها را درخواست می‌کردند و در ظرف مدت کوتاهی به دستشان می‌رسید. به دلیل وجود پالایشگاه، ایجاد شغل، چه در خود پالایشگاه و چه در تأسیسات جنبی آن بالا بود؛ سطح دستمزدها در این بخش‌ها بالا بود و خیلی از افراد شهرهای دیگر متقاضی کار در آبادان بودند و لذا شهر غیر نفتی آبادان به دلیل هجوم مهاجران از شهرهای دیگر شکل گرفت و دارای بازار و مغازه‌ها و تأسیسات مختلف شهری شد. تقریباً چهار پنجم مردم آبادان غیر بومی بودند. آیا همین مهاجرت‌شمار بودن آبادان، کار مبارزه را دشوارتر نمی‌کرد و هدایت حرکت‌های مردمی در این شهر، هوشمندی بیشتری نمی‌خواست؟

شاید این نکته را بدانید که بعد از تهران، بهترین دبیران و آموزگاران کشور، در آموزش و پرورش آبادان بودند. اینها از خانه‌های شرکت نفتی استفاده می‌کردند و دستمزدهای بالاتری نسبت به معلمان سایر شهرها داشتند. حتی پست مدیریت آموزش و پرورش آبادان، پست ویژه‌ای بود. به دلیل همین شرایط ویژه، ساواک آبادان هم وضعیت خاصی داشت و افراد رده بالا و زنده‌شان را به آنجا می‌فرستادند. بعد از تهران، اولین فرستنده تلویزیونی در آبادان نصب شد. رادیو آبادان هم که به شکل مجزا فعالیت می‌کرد.

بسیاری از قومیت‌ها در آبادان دارای تشکل بودند و حداقل این که در آنجا مسجد یا حسینیه‌ای داشتند. مثلاً آقای جمی امام جماعت مسجد دستستانی‌ها بودند. حسینیه اصفهانی‌ها را یادم می‌آید که با سخنرانی مرحوم فلسفی شروع به کار کرد. یک بار هم شهید هاشمی‌نژاد برای سخنرانی آمدند. شهید مطهری می‌آمدند و در مجموع همه این بزرگان به آنجا می‌آمدند و سخنرانی داشتند. من خودم مرحوم علامه جعفری را دعوت کردم که چندین

شب در آنجا سخنرانی کردند. ایشان معمولاً در مجالس عمومی، آن هم چند شب پشت سر هم، صحبت نمی‌کردند و این کار برایشان دشوار بود. یادم هست که به مرحوم پدرم فرمودند: «بینید آقا زاده شما، ما را به چه کارهایی وادار می‌کند!» بعد هم به من فرمودند: «آن زمانی که در نجف بودیم، گاهی که صدای بحث پدر شما را با دیگران می‌شنیدم، به خودم



پس از تبعید حضرت امام، در آبادان جلسات هفتگی تشکیل می‌شد. این جلسات چندین سال ادامه پیدا کرد. اطلاعیه‌های کوچکی چاپ و پخش می‌شد و مردم تجمع می‌کردند. این جلسات دو وجه داشت. یک وجه آن تبلیغات دینی بود، ولی در متن خود در واقع، جریان فکری حضرت امام را تبیین و ارائه می‌کرد. به اعتقاد من ارائه و اشاعه این وجه را بیشتر حاج آقای جمی بر عهده داشتند.

اطلاعات و توانایی پاسخ‌دهی به مسائل روز جوان‌ها هم هست. آقای جمی این توانایی‌ها را چگونه کسب می‌کردند؟ خاطرات حاج آقا را که بخوانید ایشان مکرراً اشاره می‌کنند که من تاریخ را مطالعه می‌کردم، این کتاب‌ها را مطالعه می‌کردم. ایشان به هر حال هم‌زمان با تحولات سیاسی و اجتماعی، اهل مطالعه هم بودند و همیشه اطلاعات خود را به روز نگاه می‌داشتند.

توانایی پاسخ‌دهی به سئوالات جوان‌ها فقط از طریق مطالعه میسر نمی‌شود. این توانایی از جمله مهارت‌هایی است که در فرآیند رویارویی مستقیم با جوان‌ها و بحث و پرسش و پاسخ با افراد صاحب‌نظر و اندیشه به دست می‌آید.

بعضی از این توانایی‌ها به ویژگی‌ها شخصیتی و ژنتیک افراد مربوط می‌شوند. آقای جمی صاحب‌هوش و حافظه سرشاری است. دست کم بخشی از موضوع این است و ایشان با تیزهوشی و هوشیاری قادر به درک و تحلیل مسائل روز بودند. نکته مهم دیگر هم مجالست با افراد اهل نظر و فکر چه در حوزه و چه در عرصه‌های دیگر بود. ایشان مثلاً با استاد شهید مطهری مأنوس بودند.

از نوع سخنران‌هایی هم که به آبادان دعوت می‌شدند، کاملاً مشخص است که ویژگی روحانی دانشگاهی بودن، عمدتاً در آنها وجود داشته است، از جمله شهید مفتاح، شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر، مرحوم دوانی و ... البته این افراد را حاج آقا دعوت نمی‌کردند، ولی به هر حال در حلقه‌ای که ایشان بودند، ورود داشتند. برای تبیین این موضوع، ابتدا باید شرایط آبادان را در نظر بگیرد. آبادان به دلیل داشتن پالایشگاه و ورود انگلیسی‌ها، وضعیت ویژه‌ای داشت. اولاً خود پالایشگاه پایگاهی برای فعالیت‌های سیاسی، عمدتاً چپ و کمی هم مذهبی بود. بعد هم به دلیل وجود پالایشگاه، امکانات و تأسیسات جنبی آن، از جمله فروشگاه‌ها و حتی فرودگاه بین‌المللی، شرایط خاصی را برای آبادان ایجاد کرده بود. شاید این نکته را بدانید که شرکت نفت، به شکلی مستقل، ایستگاه رادیویی داشت. این رادیو، مروج شیوه‌های





جلسات با آقای جمی بود و سخنرانی در این جلسات هم با ایشان بود، مگر جلساتی که مثلاً مرحوم مفتاح یا دیگران می‌آمدند. عموماً اگر قرار بود از روحانیون آبادانی کسی صحبت کند، سخنران جلسه آقای جمی بود. طبیعتاً ایشان هم گاه مستقیم و گاه غیر مستقیم به تبیین اندیشه و راه امام

حکایت

آقای جمی متعلق به نسلی است که متأسفانه نمونه‌های آن کم شده‌اند و لذا این کنگره بیش از آنچه که تقدیر از شخص آقای جمی باشد، تقدیر از ویژگی‌هایی است که امثال ایشان، تجلی آن هستند. به دلیل استقبالی هم که از این بزرگداشت، از سوی نهادها و اقشار مختلف صورت گرفت، این امیدواری در دل ما تقویت شد که جامعه ما به شدت تشنه این شیوه‌ها و رفتارهاست. نباید ناامید شد.

می‌پرداختند.

با توجه به طول سابقه مبارزاتی آقای جمی و اشارات مستقیم و غیر مستقیم به حضرت امام که همین نام بردن از ایشان هم جرم محسوب می‌شد و گوینده را دچار گرفتاری می‌کرد، چگونه است که ایشان به تناسب صراحت و فعالیت‌های خود، آن قدرها گرفتار بگیر و ببندهای ساواک نشدند؟ اولاً همان‌طور که توضیح دادم خود شرایط شهر آبادان به گونه‌ای بود که رژیم بعضی از افشاگری‌ها و سخنرانی‌ها را تاب می‌آورد. از سوی دیگر آقای جمی هم با نهایت تیزهوشی سخنرانی می‌کردند، طوری که هم مخاطب و هم ساواک می‌دانست که منظور ایشان امام است، اما نمی‌توانستند روی نقطه خاصی انگشت بگذارند. اگر به اسناد ایشان در ساواک مراجعه کنید، ملاحظه می‌کنید که پیوسته پس از سخنرانی‌های ایشان، گزارشاتی به ساواک داده شده که فلاتی مثلاً در حسینیه اصفهانی‌ها سخنرانی کرده و بعد هم کارشناس ساواک نظر داده که بله، چون ایشان از روحانیون تدریست، حتماً منظورش خمینی است، بنابراین ایشان هم حواسش جمع بود و این‌طور نبود که خیلی راحت و بی‌مهابا، بهانه به دست ساواک بدهد. ایشان به هر حال بین شجاعت،

شریعتی ملاقاتی دست داد و گفتم که اهل آبادان هستیم، از جمله اولین سنوالاتی که ایشان از من پرسید این بود که، «این آقای کباوش کیست که حرف‌های ما را نقل قول می‌کند؟ ساواکی است؟» آقای علوی تبار بانام کباوش در رادیو صحبت می‌کردند. خیلی برای دکتر شریعتی عجیب بود که کسی ساواکی نباشد و در رادیو آبادانی که وابسته به رژیم بود، این حرف‌ها را بزند و حرف‌هایش هم پخش شوند. تصور دکتر شریعتی این بود که آدم باید وابسته به رژیم باشد که بتواند این حرف‌ها را بزند. مخصوصاً پیامد انتشار مقالات دکتر شریعتی در کیهان آن

روزها، ایشان را نسبت به انتشار آثار و افکارشان، مشکوک تر هم کرده بود. کسی به دکتر شریعتی نگفته بود که آقای علوی تبار ساواکی است، ولی با توجه با جوفشار و خفقان، این تصور در ذهن ایشان شکل گرفته بود. من به ایشان گفتم که آقای علوی تبار دبیر فرهیخته‌ای است و این شبهات در مورد ایشان جاندار و دکتر شریعتی به شدت علاقمند شد که ایشان را ملاقات کند. ظاهراً این ملاقات انجام هم شد.

از نقش آقای جمی در این سال‌ها بگویید.
در چنین محیط و وضعیتی بود که من دانش‌آموز دبیرستان فرخی بودم و برای اولین بار می‌دیدم که یک روحانی در دبیرستان، در مقابل دانش‌آموزان و پشت میز و صندلی خودمان می‌نشیند و با بچه‌ها حرف می‌زند. من نمی‌خواهم بگویم که دیگر روحانیون چنین می‌کردند یا نمی‌کردند، ولی به هر حال این رفتار آقای جمی، رفتار متفاوتی بود. شاید مثلاً امثال شهید مطهری چنین رفتارهایی داشتند، ولی در میان روحانیون رفتار عامی نبود. به هر حال شیوه‌های ویژه رفتاری ایشان، گرایش نوجوانی چون مرانست به ایشان صد چندان کرد، چون نوجوان و جوان دوست دارد که آرمان‌هایش در قالب‌های جدید تجلی پیدا کنند. من سال‌ها دیده بودم که طلاب در مدرسه در مقابل پدرم دو زانو می‌نشستند و کتاب مکاسب مرحوم شیخ انصاری را با آن شیوه سنتی می‌خواندند، اما آقای جمی می‌آمدند و پشت میکروفون می‌ایستادند و صحبت می‌کردند.

و این تضاد پراپتان جالب بود؟
برای من مسئله تضاد مطرح نبود. از آنجا این جرقه در ذهن من زده شده که دین به هر حال پاسخگوی نیازهای روز ما نیز هست و می‌تواند در عین حفظ سنت‌ها، در قالب‌های نوین زندگی جدید هم جلوه کند. من نمی‌دانم قضیه ۱۵ خرداد ۴۲ در بقیه شهرها به چه شکلی صورت گرفت، اما از نحوه عمل روحانیت در آبادان، شاید شهرهای دیگر هم درس گرفته باشند، و آن هم اینکه پس از تبعید حضرت امام، در آبادان جلسات هفتگی تشکیل می‌شدند. این جلسات چندین سال ادامه پیدا کردند. اطلاعیه‌های کوچکی چاپ و پخش می‌شدند و مردم تجمع می‌کردند. این جلسات دو وجه داشتند. یک وجه آن تبلیغات دینی بود، ولی در متن خود در واقع، جریان فکری حضرت امام را تبیین و ارائه می‌کرد. به اعتقاد من ارائه و اشاعه این وجه را بیشتر حاج آقای جمی بر عهده داشتند. نمی‌خواهم بگویم که برنامه تعریف شده‌ای وجود داشت، ولی به هر حال این جلسات منبعث از رویداد ۱۵ خرداد ۴۲ بودند و آقای جمی هم تحت تأثیر اندیشه امام بود و نمی‌توانست اسلامی فارغ از اندیشه‌های امام ارائه کند، به خصوص در وضعیت سیاسی آن روز. به هر حال محوریت این

مرحوم شریعتی، چون در آن دوره حسینیه ارشاد تعطیل شده بود، دارای آگاهی‌های سیاسی نسبتاً قابل قبولی بودم و مرحوم علی حجتی گرمایی، جناب آقای امامی کاشانی و مرحوم علامه جعفری را به آبادان دعوت کردم. در ایام محرم و صفر مجموعه‌ای از روحانیون و وعاظ و اندیشمندان دینی به آبادان می‌آمدند، از جمله آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله خزعلی که حتی قبل از حضور پدر من در آبادان هم به آنجا می‌آمدند، مرحوم علوی دونانی که در سال‌های ۳۷، ۳۸، ۴۴ و ۴۵ حضور مداوم داشتند. آقای دکتر احمد بهشتی، آیت‌الله یزدی که در مسجد پدر من سخنرانی می‌کردند. این آقایان تقریباً هر سال در یکی از دهه‌های محرم یا ماه رمضان در آبادان حضور داشتند. به هر حال من مرتباً از حدود سال‌های ۴۱ تا ۴۸ این آقایان را در آبادان می‌دیدم.

بنابراین پس از تهران، به نظر می‌رسد که بیش از هر شهر دیگری در زمینه روشننگری دینی در آبادان فعالیت می‌شد. نمی‌توانم به این صراحت بگویم، ولی به هر حال فعالیت‌های دینی بسیار تأثیرگذاری در آبادان وجود داشتند و به خصوص در دوران قبل از پیروزی انقلاب، این تلاش‌ها شکل گسترده‌تر و عمیق‌تری پیدا کردند. در اینجا باید ذکر هم بکنم از شهید بهشتی، آقای هادی غفاری، مرحوم فخرالدین حجازی که از سال ۴۸ و ۴۹ به خرمشهر می‌آمدند و ما در سال ۵۱ ایشان را به آبادان دعوت کردیم و در مسجد پدر من سخنرانی کردند که بسیار هم تأثیرگذار بود. به هر حال برای حضور ایشان در آبادان، موانعی وجود داشت.

آیا توانستید از رادیو آبادان در جهت اشاعه فرهنگ دینی استفاده کنید؟

این رادیو در اختیار ما نبود و برای انجام چنین کاری، اراده‌ای هم وجود نداشت، اما در یک شرایط ویژه‌ای جناب آقای علوی تبار با این رادیو ارتباط برقرار می‌کنند که این هم خودش داستان مفصلی دارد. رادیوها در سراسر ایران به هر حال در ابعاد بسیار محدود، برنامه‌های مذهبی داشتند. در ماه رمضان که مرتباً سخنرانی مذهبی پخش می‌کردند که به هر حال گزینشی بود. در آبادان چون رادیو مستقل از رادیوی سراسری بود، به هر حال گزینش‌ها به سختی آنجا نبود، چون دایره انتشار امواج این رادیو هم چندان وسیع نبود. آقای علوی تبار گمانم عضو انجمن خانه و مدرسه بودند و با مدیر رادیو ارتباطی برقرار کرده بودند و به شکلی تصادفی در این رادیو حضور پیدا کردند. ایشان به دلیل تأثیری که از آثار شهید مطهری و مرحوم شریعتی گرفته بودند، در سخنرانی‌هایی که در رادیو ترتیب می‌دادند، نکاتی را به مخاطبان رادیو منتقل می‌کردند. آیا سخنرانی سخنران‌هایی را که به آبادان می‌آمدند می‌شد از رادیو پخش کرد؟

خیر، آقای علوی تبار مضمون صحبت‌های آنها را نقل می‌کردند و نقل قول مستقیم هم نمی‌شد کرد. آقای علوی تبار به هر حال خودشان دبیر فرهیخته‌ای بودند و هوشمندانه این کار را می‌کردند. یادم هست که وقتی در سال ۵۲ با دکتر





مرحوم آقای مروی هم از جمله کسانی بودند که به طور مستمر به آبادان تردد داشتند. ایشان هم تا آنجا که من در جریان هستم از نظر ویژگی‌های شخصیتی، بسیار به آقای جمی شبیه بودند. تحمل، سعه صدر، منش رفتاری، رفتار پدران و همراه با مهربانی آندو بسیار به هم شبیه و نزدیک است. انسان واقعاً از این رفتارهای بزرگوارانه لذت می‌برد، مخصوصاً ما که صاحبان چنین رفتارهایی را در دوران قبل از انقلاب و سالیانی چند، بسیار دیده‌ایم که البته از سوی دیگر فقدان آنها هم دردناک است.

رفتار و پذیرش واقعیت‌های اجتماعی و در عین حال مرزبندی‌های اصولی و براساس احترام متقابل. چنین محبوسیهایی را به همراه دارد. مرحوم آقای مروی هم از جمله کسانی بودند که به طور مستمر به آبادان تردد داشتند. ایشان هم تا آنجا که من در جریان هستم از نظر ویژگی‌های شخصیتی، بسیار به آقای جمی شبیه بودند. تحمل، سعه صدر، منش رفتاری، رفتار پدران و همراه با مهربانی آندو بسیار به هم شبیه و نزدیک است. انسان واقعاً از این رفتارهای بزرگوارانه لذت می‌برد، مخصوصاً ما که صاحبان چنین رفتارهایی را در دوران قبل از انقلاب و سالیانی چند، بسیار دیده‌ایم که البته از سوی دیگر فقدان آنها هم دردناک است. به نظر می‌رسد که این ملجأ بودن و مورد خطاب بودن در طی سی چهل سال مبارزات ایشان، همچنان بی‌تزلزل باقی مانده، در حالی که بسیاری از افراد، با توجه تغییر شرایط، این امتیاز را از دست دادند. در ایشان چه ویژگی خاصی وجود دارد که چنین امری را میسر می‌سازد؟

ایشان هم مثل بسیاری از انقلابیون، اهل تدبیر و تدبیر بودند و هستند. نمی‌شود گفت که ایشان برای درک شرایط زمانی و

مکانی برنامه‌ریزی خاصی داشتند، بلکه این قابلیت به دلیل ویژگی‌های شخصیتی و تجربه‌های مبارزاتی، در ایشان نهادینه شده بود. در واقع مثل همه مبارزین راستین، در واقع وقار و متانت خود را از دست ندهد. این به شرایط شیوه‌های متناسب را اتخاذ می‌کردند، نه اینکه شرایط، ایشان را تغییر دهد.

به هر حال، وضعیت ایشان به عنوان یک الگو، بسیار دشوار بوده است. البته ایشان به هیچ وجه چنین تصویر و تصویری از خودشان نداشتند و ندارند که برای الگو شدن تلاش کنند.

ولی الگو هستند و اساساً کسانی که تلاش می‌کنند الگو بشوند، نمی‌شوند. غرض این است که تصمیم‌گیری‌های

ایشان و شیوه‌های رفتاریشان مشخصاً بر اساس احساس مسئولیتی بود که پیوسته داشتند و بعد هم روحیه مشورت‌پذیری ایشان است که در موارد بسیار با صاحبان فکر و اندیشه تبادل نظر و مشورت می‌کردند و بعد تصمیم می‌گرفتند. اعتصاب شرکت نفت اگر نگوئیم محوری‌ترین علت تسریع انقلاب، دست کم یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین علل بوده است. ایشان در ایت زمینه با همه صاحب‌نظران مشورت می‌کرد.

از نقش ایشان در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب بگویید.

توکل و احتیاط‌طلبی می‌زد و شجاعت و ثبوت بر تمام رفتارهای ایشان حاکم بود.

از نحوه برخورد ایشان با مخالفان فکری چه خاطره‌ای دارید؟ نمی‌دانم منظورتان چه جور مخالفتی است، اما یادم هست که من تازه از تهران به آبادان رفته بودم و مرحوم فروهر سخنرانی کرده بود و من نوار سخنرانی وی را برای آقای جمی بردم که به ایشان نشان بدهم و به تصور خودم خیلی هم کار بزرگی کرده بودم. ایشان با کمال متانت آن را گوش کرد و با آنکه مخالف بود، گفت: «فلانی! گوش کردن به این سخنرانی‌ها بد نیست و باید تودر جریان باشی، ولی یادت باشد که باید مرزبندی‌های فکری خودت را هم داشته باشی.» ایشان با اینکه با آن نحوه تفکر مخالف بود، اما مخالفتش را با برانگیختگی و به شکلی شدید بیان نمی‌کرد و هرگز متانت و وزانت را از دست نمی‌داد.

به هر حال می‌خواستم این را عرض کنم که من با چه تصویری آن هم با هزار زحمت، این نوار را به آبادان آوردم و به ایشان رساندم و در آن جو پر تنش و فشار، حداقل باید کمترین نشانه‌ای در ایشان می‌دیدم که مرا به سمت مخالفت خوانی بر جوش و خروش و صریح نسبت به جریانات دیگر وامی‌داشت، ولی ایشان با نهایت صبر و طمأنینه و در عین استواری بر مواضع خود، کمترین واکنشی که مرا به حرکت‌های انگیزشی ترغیب کند، از خود نشان نداد. چنین سیره و روشی در رهبران انقلابی ما از جمله شهید مطهری، شهید بهشتی، مرحوم طالقانی و دیگران هم وجود داشت و حتی گاهی مدارای این بزرگواران، همراهی با مخالفان و مدارای بیش از حد با آنان تعبیر می‌شد. آقای جمی هم پیوسته بر اصول خود پای می‌فشردند، اما سلوک مهربانی و مدارا، حتی با مخالفان را در پیش می‌گرفتند و رمز و راز محبوبیت ایشان در دل نسل‌های مختلف هم همین سلوک مدبرانه و ملاطفت‌آمیز است.

شما علت احترام همه، حتی مخالفان، نسبت به ایشان را ناشی از چه ویژگی‌هایی می‌دانید؟

من فکر می‌کنم به هر حال بیان، رفتار و شیوه طرح مسائل توسط ایشان به گونه‌ای است که مخاطبان را اعم از موافق و مخالف، جذب می‌کند. همین موردی که عرض کردم دست کم به خود من فهماند که مخالفت فکری با دیگران به انسان این مجوز را نمی‌دهد که به آنها توهین کند. انسان می‌تواند حرف‌های دیگران را بشنود، مرزبندی‌هایش را هم با آنها داشته باشد و در عین حال وقار و متانت خود را از دست ندهد. این منطق و روش و روحیه پذیرش، به هر حال کارساز است. اینکه ما برای برگزاری این مراسم تلاش می‌کنیم، دقیقاً در جهت بازگویی و بازشناسی ارائه چنین منش‌ها و سلوک‌هایی است که متأسفانه در جامعه ما کمرنگ شده است. ما فکر می‌کنیم آقای جمی متعلق به نسلی است که متأسفانه نمونه‌های آن کم شده‌اند و لذا این کنگره بیش از آنچه که تقدیر از شخص آقای جمی باشد، تقدیر از ویژگی‌هایی است که امثال ایشان، تجلی آن هستند. به دلیل استقبالی هم که از این بزرگداشت، از سوی نهادها و اقشار مختلف صورت گرفت، این امیدواری در دل ما تقویت شد که جامعه ما به شدت تشنه این شیوه‌ها و رفتارهاست. نباید ناامید شد.

من که بدون این نشانه‌ها هم آدم اهل ناامیدی نیستم، ولی متأسفانه دیر به فکر می‌افتمیم و در اثر این اهمال‌ها، زمینه‌های اجتماعی و سیاسی را به گونه‌ای فراهم می‌سازیم که دیگر به سختی می‌شود این مفهوم را در جامعه جا انداخت که می‌توان در عین پایداری بر اصول، با مخالفان هم به شیوه‌ای موقرانه و متین برخورد کرد، به طوری که آنها هم خود را ملزم به احترام به تفکر ما بدانند.

به نظر من یکی از نمونه‌های شاخص این شیوه مرحوم مروی بودند. همه نیروهای انقلاب برای فوت ایشان پیام دادند و تمام نیروهایی هم که به عنوان نیروهای چپ در جامعه مطرح هستند، اطلاعیه دادند. معلوم می‌شود نحوه رفتار و گفتار ایشان به گونه‌ای بوده که از اصول تخطی نکرده، اما احترام گروه‌های مخالف را نیز نسبت به خود حفظ کرده است. نوع

همان طور که قبلاً هم عرض کردم در پالایشگاه آبادان محل برخورد آرای مختلف فکری و سیاسی بود که عمدتاً هم نیروهای چپ بودند و نیروهای مذهبی در اقلیت بودند که از جمله آنها آقایان مقتدایی و مدنی زادگان بودند. در مجموع مذهبیون صاحب فکر و اندیشه و اثرگذار، هفت هشت نفر بیشتر نبودند. رفتار آقای جمی و ارتباطات ایشان با بیرون و با هیئت اعزامی متشکل از مرحوم بازرگان و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و عده‌ای دیگر، موجب تقویت موقعیت مذهبی‌ها در پالایشگاه نفت شد. اینها مرتباً با حاج آقا جمی ارتباط داشتند و از ایشان کمک می‌گرفتند و همین باعث شد که این معدود افراد مذهبی که واقعاً به زحمت، جریان مذهبی را در پالایشگاه پیش می‌بردند، تقویت شوند و اگر نبود لطف خدا و سپس ارتباط با آقای جمی، چه بسا موقعیت آنها در پالایشگاه ضعیف‌تر و طبیعتاً کنترل از دستشان خارج می‌شد و به دست کسانی می‌افتاد که معتقد بودند نباید مردم را بیش از این تحت فشار قرار داد و باید اعتصاب را شکست. آقای جمی معتقد بودند که اگر مادر این قضیه کوچک‌ترین امتیازی به رژیم بدهیم، او امتیازات بعدی را می‌گیرد و سوء استفاده کند. می‌دانید که پس از اعتصاب پالایشگاه آبادان، تمام نقاط نفت خیز جنوب اعتصاب کردند و اگر پالایشگاه آبادان کوتاه می‌آمد، چه بسا نهضت به شکست کشیده می‌شد. حضور آقای جمی و پافشاری و پایداری ایشان بر این موضع واقعاً از بختیاری نیروهای انقلابی بود. من از بحث‌های مفصلی چون اعتصاب پالایشگاه آبادان و امثالهم بسیار به اجمال می‌گذرم. در حالی که هر یک از این مقاطع نیازمند بحث و بررسی‌های مفصل هستند.

نقش مسجد حاج آقا جمی و شخص ایشان در دوره انقلاب و پیوند طبقات تحصیلکرده و روشنفکر با روحانیت هم نیازمند بحث‌های تفصیلی است. در این دوره فشار ساواک بر ایشان بسیار زیاد شده بود و بارها جلسات مسجد را تعطیل کردند. زمانی که هیئت اعزامی حضرت امام به پالایشگاه نفت آمد، آقای جمی به دلیل همان تضيیقات، در آبادان نبودند و جالب

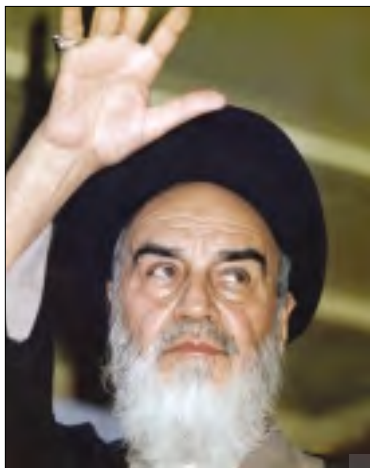


شهید آیت الله منتجبی



مرحوم فقیرالدین حجازی





در عین حال امکانی بود تا افراد یکدیگر را ملاقات کنند. از دیگر فعالیت‌های آقای جمعی در طول دوران جنگ چه خاطراتی دارید؟

کلاً اداره شهر بر عهده ایشان بود. همه نهادها و ادارات به هم ریخته بودند و حاج آقا جمعی در ایجاد ارتباط بین همان بخش‌هایی که باقی مانده بودند، شکل‌گیری نهادها، جدید، از جمله ایجاد کمیته ارزاق که تحت نظارت ایشان فعالیت می‌کرد، نقش عمده‌ای داشتند. پیوند بین نیروهای مقاومت هم به عهده ایشان بود. نیروهای مقاومت شهر، فقط کسانی نبودند که تفنگ داشتند و در سنگرها می‌جنگیدند، بلکه عده‌ای از رزمندگان، شهر را اداره و آب و برق و بیمارستان را در حد توان و نیاز تأمین می‌کردند. حفظ امید و آرامش در یک شهر محاصره شده، بزرگ‌ترین عامل مقاومت بود. آقای جمعی از یک سو به ادارات، نیروهای رزمندگان و اتاق جنگ سرکشی و از سوی دیگر در تشییع جنازه شهدا شرکت می‌کردند و بر جنازه آنها نماز میت می‌خواندند. یکی دیگر از کارهای ایشان که بسیار تأثیرگذار بود، آمدن به رادیو و صحبت با مردم از این طریق بود. این صدا در تمام خوزستان شنیده می‌شد و لذا تأثیر زیادی در تقویت روحیه همه خوزستانی‌ها داشت.

از نقش آقای جمعی در دوران پس از جنگ نکاتی را ذکر کنید. قبل از جنگ، در شهر آبادان حدود چهارصد پانصد هزار نفر زندگی می‌کردند. اینها آواره شدند و چهار پنج هزار نفری بیشتر در شهر نماندند. هنگامی که جنگ شد، عده زیادی از مردم آبادان که جزو مهاجرین بودند در شهرهای خودشان ماندند و برگشتند، ولی حداقل نیمی از جمعیت شهر برگشتند. حالا تصور کنید که ۲۵۰ هزار نفر برگردند، آن هم افرادی که بسیاریشان از لحاظ روانی، آسیب دیده و از لحاظ زندگی ساقط شده بودند و خیلی‌ها هم شهید و مجروح داشتند. اینها می‌خواستند به شهری برگردند که امکانات نداشت، خانه‌ها ویران شده بودند، امکانات محدود بودند، برق و آب نبود و یا در ساعات محدودی بود، بیمارستان و امکانات بهداشتی نبود و تکلیف بقیه چیزها هم که معلوم است. خلاصه همه چیز به هم ریخته بود. ناراضی و نابسامانی هم که سر جای خودش. انصافاً آقای جمعی در این مقطع هم تلاش‌های شایسته‌ای کردند، به مردم دل‌داری دادند که سختی‌ها را تحمل کنند، به مسئولین تذکر دادند که به وظایفشان درست عمل کنند. گاهی هم در خطبه‌های نماز جمعه فریاد می‌کشیدند که این چه وضعی است و امور را پیگیری می‌کردند و درد و رنج مردم را به گوش مسئولین می‌رساندند. در مجموع، نقش آقای جمعی پس از جنگ هم به هیچ وجه کمتر از قبل نبود. ■

هم به عنوان روحانی شهر، هم به عنوان رجل سیاسی و هم به عنوان فردی که مورد وثوق و مراجعه و ملجأ همه بود، نقش عجیبی را ایفا کرد.

از نقش ایشان در دوره جنگ و به ویژه حصر آبادان خاطراتی را ذکر کنید.

محوریت آقای جمعی ادامه یافت تا به دوره جنگ رسیدیم و شهر شرایط ویژه‌ای پیدا کرد. حالا شرایطی را تصور کنید که شهری در آستانه محاصره شدن است، مردم دارند شهر را تخلیه می‌کنند، دشمن هر لحظه بر فشار خود می‌افزاید، نیروهای پراکنده‌ای که باید منسجم شوند و شهر را حفظ کنند. مردمی که ترسیده‌اند و رفتار آنها در چنین شرایطی قابل پیش‌بینی نیست. در چنین شرایطی حضور آقای جمعی در آبادان باعث شد که بسیاری از نیروها بمانند و شهر را ترک نکنند. حضور آقای جمعی برای بنده و امثال بنده قوت قلبی بود، چون ما نیروی رزمندگان نبودیم و دل‌پای نداشت بمانیم و اگر ایشان نمی‌ماند، نمی‌ماندیم و مثل خیلی‌ها می‌رفتیم. آقای جمعی محور پایداری دیگران شد و مردم ماندند و این مجموعه، شهر را نجات داد. خیلی‌ها با ماندن ایشان، سرمنده از اینکه شهر را ترک کرده بودند، برگشتند. یکی از آنها می‌گفت وقتی که من خطبه‌های آقای جمعی را از رادیو آبادان شنیدم و یا وقتی که نیروهای عراقی وارد ذوالفقاری شدند و سپس شکست خوردند، سرمنده شدم و دیدم دیگر نمی‌توانم بمانم و تحریک شدم که برگردم. یادم هست که قبل از شروع جنگ که من مسئول برگزاری نمازهای جمعه حاج آقا جمعی بودم، قرار شد من از رادیو اعلامیه‌ای را از طرف ایشان بخوانم و مردم را برای روز اول مهر به راهپیمایی علیه آمریکا دعوت کنم. متن را نوشتم و قرار بود که بروم رادیو. در این فاصله بود که شنیدیم عراق فرودگاه‌ها را زده و لذا وقتی که به رادیو رسیدم، با دفتر تماس گرفتم و کسب تکلیف کردم. به من گفتند: « فعلاً اطلاعیه را نخوان تا ببینیم وضعیت چگونه می‌شود. » کمتر کسی تصور می‌کرد جنگ طول بکشد و گمان می‌کردیم در ظرف یکی دو هفته تمام می‌شود. هنگامی که در اخبار ساعت ۱۲، اطلاعیه امام خوانده شد، نگرانی اولیه ما برطرف شد. هیئت اعزامی از سوی اجلاس حکومت‌های اسلامی هم می‌آمد و می‌رفت و بحث آتش بس مطرح بود، اما واقعیت‌های موجود نشان می‌دادند که جنگی وجود دارد و احتمالاً هم ادامه پیدا خواهد کرد. من خودم دانم که خرمشهر رفت و آمد داشتیم و اشغال آنجا را می‌دیدم. همین‌طور هم نیروهایی که تا پشت اروندرود آمده بودند. یکی از عوامل ایستادگی نیروها، ارتباطی بود که بین آنها برقرار شد و عامل اصلی ایجاد این ارتباط هم آقای جمعی بود. حضور ایشان باعث می‌شد دیگران احساس امنیت کنند.

از برگزاری نماز جمعه‌ها خاطراتی را نقل کنید. از دیگر عوامل مؤثر در تقویت روحیه رزمندگان، برگزاری نماز جمعه بود که نماد کاملی از مقاومت شهر بود. نماز ابتدا در دانشکده نفت برگزار می‌شد که از قبل از پیروزی انقلاب هم همین نقش را داشت و شخصیت‌های اهل فکر و مبارزه به آنجا می‌آمدند. برگزاری نماز جمعه در این دانشکده، بسیار معنادار بود و جلوه نمادین بارزی داشت. با شروع جنگ، به دلایل امنیتی، این نماز جمعه‌ها تعطیل شدند. بعد نماز جمعه در زیرزمین کمیته ارزاق برگزار شد. اولین نماز جمعه‌ها خلوت بودند، ولی به تدریج، این نمازها شکوه بیشتری پیدا کردند و به عنوان نماد مقاومت شهر مطرح شدند. تردد در شهر آسان نبود و شب‌ها هم که برق نبود. نماز جمعه



زمانی که هیئت اعزامی حضرت امام به پایلایشگاه نفت آمد، آقای جمعی به دلیل تضيیقاتی که ساواک برای ایشان ایجاد کرده بود، در آبادان نبودند و جالب اینجاست که ایشان حتی در غیبتشان هم تأثیر لازم را در این جریان داشتند و از منزل شهید مطهری که می‌کردند و آقای علوی تبار که بودند، تلفنی با ایشان مشورت‌های لازم را انجام می‌دادند.

اینجاست که ایشان حتی در غیبتشان هم تأثیر لازم را در این جریان داشتند و از منزل شهید مطهری که در آنجا تشریف آبادان، وضعیت پایلایشگاه، مسئله قومیت‌ها و انواع و اقسام مشکلات ناشی از به هم ریختگی اوضاع را. در این شرایط هم حاج آقای جمعی محوریت داشتند و اداره امور را به دست گرفتند. یادم هست که حتی افراد مختلف برای حل مسائل خانوادگی و طلاق و این چیزها هم نزد ایشان می‌آمدند، چون دادگستری‌ای وجود نداشت. در آن شرایط کمکی هم از ما بر نمی‌آمد و نهایش باید ریش سفیدی می‌کردیم. مسائل ریز و درشتی از این قبیل تا مسائل کلان امنیتی شهر، همه و همه به عهده حاج آقا جمعی و مجموعه‌ای که ایشان برای انجام کارها جمع کرده بود. تلاش‌های ایشان سبب شد که در ظرف یکی دو هفته، اوضاع شهر ثباتی نسبی پیدا کند که بتوان به تدریج اولویت‌ها را مشخص کرد. نقش آقای جمعی در دوران پس از انقلاب، نقشی بسیار چشمگیر و تأثیرگذار و حتی قابل مقایسه با تلاش‌های ایشان در قبل از انقلاب است؛ چون قبل از انقلاب تنوع مسائل و توقعات، زیاد نبود و تکالیف روشن بود. بعد از انقلاب، فقط فشار مطالبات به تنهایی، صدها مسئله و مشکل ایجاد می‌کرد. قبل از انقلاب یک دشمن داشتیم و دو تا خاکریز. یکی رژیم یکی ما. بعد از پیروزی انقلاب خاکریزها قاتی شدند. مسئله قومیت‌ها از یک طرف، مطالبات کارگران پایلایشگاه که سرکارهایشان برگشته بودند، گروه‌های متعددی که به شدت در آبادان فعالیت می‌کردند، مسئله امنیت شهر، تعرضات کم و بیش عراق و ده‌ها مسئله دیگر، خاکریزهای متعددی را ایجاد کرده بود. در این شرایط، حاج آقای جمعی،

